

بررسی تطبیقی مقاومت در برابر سلطه مردانه در اشعار عالمتاج قائم‌مقامی و کنستانس دو سلم

مریم شریف*¹، شراره چاوشیان²

1. استادیار گروه زبان‌های خارجی، دانشگاه خوارزمی

2. استادیار گروه زبان فرانسه، دانشگاه الزهرا

پذیرش: 1400/1/20

دریافت: 1399/3/25

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی تأثیر نظام‌های جنسیتی مردسالار بر مطالبات زنان در فرهنگ‌های گوناگون است. پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از: آیا سازوکار این نظام‌ها در جوامع متفاوت به گونه‌ای مشابه عمل می‌کند و منجر به نتایج یکسانی می‌شود؟ نکات اشتراک یا افتراق مطالبات زنان در راستای نیل به برابری مدنی و سیاسی با مردان در فرهنگ‌های مختلف کدام‌اند؟ بدین منظور با تکیه بر خوانشی موسع از نظریه فمینیستی، با توجه به نظریه سلطه مردانه بوردیو و در چارچوب بایسته‌های ادبیات تطبیقی، نوشته‌های دو نویسنده زن از دو فرهنگ ایرانی (عالمتاج قائم‌مقامی) و فرانسوی (کنستانس دو سلم) انتخاب شدند. مطالعه مضمونی آثار و اندیشه‌های ایشان در دو جامعه در حال گذار (انقلاب مشروطه در ایران و انقلاب 1789 فرانسه) به روشی توصیفی تحلیلی و با اتکا به ابزار اسنادی کتابخانه‌ای حاکی از این است که سلطه مردانه، فارغ از تفاوت‌های فرهنگی و خاستگاه‌های سیاسی و جغرافیایی، مطالبات مشترکی را در راستای رفع تبعیض از زنان در خانواده، نظام آموزش و نیز سیاست شکل داده است. واژه‌های کلیدی: تشابهات ادبی، سلطه مردانه، عالمتاج قائم‌مقامی، کنستانس دو سلم، نقد فمینیستی.

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره 9، شماره 1، بهار 1400، صص 81-104



1. مقدمه

در نظام‌های مردسالار که «مردان را از طریق حمایت از نقش‌های جنسیتی سنتی برتری می‌بخشد» (تایسن، 1387: 151)، زنان فارغ از خاستگاه جغرافیایی و فرهنگی‌شان، با چالش‌های مشابهی مواجه‌اند. «در همه‌جا و در هر فرهنگ شناخته‌شده‌ای، زنان تا حدی نسبت به مردان پست‌تر تلقی می‌شوند» (اورتنر، 1385: 71). بوردیو نیز در *سلطه مردانه*¹ به جدایی زنان از مردان و تأثیرات منفی آن اشاره می‌کند:

وجه اشتراک زنان، فارغ از جایگاه اجتماعی‌شان، جدا بودن از مردان به‌واسطه یک پارامتر نمادین منفی است (مثل رنگ پوست برای سیاهان یا هر عامل تبعیض‌آمیز دیگری برای گروه‌های تحت تبعیض) و این مسئله بر هرآنچه که هستند و هر آنچه که انجام می‌دهند تأثیر منفی می‌گذارد و نیز مبنای مجموعه‌ای نظام‌مند از تفاوت‌های همگون می‌شود (Bourdieu, 1998: 100).

بوردیو در این کتاب نتیجه مطالعات خود درباره قوم کابیل را تحلیل می‌کند و آن‌ها را به جوامع غربی تعمیم می‌دهد. فرودستی زنان و تبعیض‌های مشابهی که متحمل می‌شوند، واقعیتی جهان‌شمول را ترسیم می‌کند که عناصری در ایدئولوژی فرهنگی، تمهیدات نمادین و نیز ترتیبات ساختاری و اجتماعی در فرهنگ‌های گوناگون به آن چهره‌ای متنوع می‌بخشد.

به‌طریق اولی، مقاومت در برابر سلطه مردانه تجربه مشترک همه زنانی است که برای برخورداری از حقوق انسانی خود مبارزه کرده‌اند. در روند تحول تاریخی جوامع، بازنمایی تبعیض‌های جنسی و جنسیتی و اعتراض زنان به فرودست انگاشته شدنشان منجر به شکل‌گیری جریان‌های مشابه سیاسی و اجتماعی می‌شود و بازتاب آن در ادبیات امکان مطالعه

تطبیقی از جنس بررسی تشابهات را فراهم می‌سازد. زن بودن (تعلق جنسی و جنسیتی) و نه کابیل یا غربی یا ایرانی بودن (تعلق جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی) مبنای این تجربه مشترک است. اینجاست که «قید تقابل فرهنگی برداشته می‌شود و سازوکار مقایسه جای خود را به ارتباط می‌دهد» (لطافتی و معظمی فراهانی، 1397: 26).

نظریات پسا ساختارگرایانه فمینیستی به بررسی مؤنث‌نگری و نقد وضعی (نجم عراقی، صالح‌پور و موسوی، 1381)، رابطه میان هویت جنسی و جنسیتی زنان و درون‌مایه آثارشان و نیز این نکته که «نوشتار زنانه به پیدایش متون هم‌بسته و هم‌پیوند ادبی در فرهنگ‌های مختلف می‌انجامد» (سلیمی کوچی و شفیع، 1393: 59) پرداخته‌اند. این مقاله درصدد است تا نشان دهد امکان اطلاق برنهادنوشتار زنانه به طیف گسترده‌ای از آثار زن‌نوشت در فرهنگ‌های مختلف ناشی از تشابه سازوکار نظام‌های مردسالار است و تلاش می‌کند تا این فرضیه را اثبات کند که تفاوت‌های همگون مورد نظر بوردیو نه تنها منجر به زیبایی‌شناسی مشترک زنان به‌عنوان خرده‌فرهنگ می‌شود، بلکه مبنای مطالبات و اعتراضات مشترک نیز هست. گروه سلطه‌شونده در تلاش برای عدم بازتولید نظام سلطه از نقطه‌نظری مشترک، سلطه‌گر را به‌چالش می‌کشد.

بدین منظور، تفاوت‌های انواع نظریه‌ها، اعم از لیبرال، مارکسیست، رادیکال، سوسیالیست یا پسامدرن، به‌مثابه «پاسخ‌های جزئی و مقطعی» کنار گذاشته شده تا فصل مشترکشان که همانا پایان دادن به سلطه نظام‌مند مردان بر زنان است، مدنظر قرار گیرد (تانگ، 1387: 16)؛ چراکه «نظریه فمینیستی یک هدف فراگیر دارد که عبارت است از شناختن، توضیح دادن و به‌چالش کشیدن سلطه [مردانه] به‌منظور کمک به پایان یافتن آن» (منسبریج، مولراو کین و کیملیکا، 1378: 10).



پس از بررسی پیشینه تحقیق در خصوص این دو شاعر و سپس معرفی آن‌ها با تأکید بر همگونی جایگاهشان در تاریخ سیاسی و اجتماعی دو کشور، شباهت مضمونی آثارشان، با هدف مشترک اصلاح نظام سلطه، تحلیل شده تا نشان داده شود که چگونه تجربه تاریخی مشترک زنان منجر به شباهت آثار ادبی آن‌ها می‌شود.

1-1. پیشینه تحقیق

عالم‌تاج (ژاله) قائم‌مقامی از دهه هشتاد شمسی مورد توجه دانشگاهیان قرار گرفته است. در پرتال علوم انسانی، سه مقاله علمی پژوهشی و دو مقاله فرهنگی درباره قائم‌مقامی ثبت شده و در پرتال ایرانداک نیز، هشت پایان‌نامه کارشناسی ارشد به وی اختصاص یافته است. به‌طور مشخص یک مقاله به مطالعه تطبیقی قائم‌مقامی و امیلی دیکنسون پرداخته و اثرپذیری احتمالی قائم‌مقامی از دیکنسون را بررسی کرده است.

سلم نیز از دهه هشتاد میلادی موضوع تحقیقات دانشگاهی در فرانسه و دانشگاه‌های انگلوساکسون قرار گرفته است. جدیدترین مقاله چاپ‌شده به زبان فرانسه در مورد این نویسنده² منبع‌شناسی مفصلی را در اختیار پژوهشگران می‌گذارد. تا به حال هیچ‌گونه تحقیق تطبیقی در مورد سلم و قائم‌مقامی صورت نگرفته است.

سایر تحقیقات در این زمینه، هرچند اهدافی متمایز دارند، در اثبات فرضیه تحقیق حاضر نقش مؤثری ایفا می‌کنند. از آن میان، ابراهیم سلیمی‌کوچی و سمانه شفیعی (1393) در مقاله‌ای با عنوان «خوانش تطبیقی دو رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و دفترچه ممنوع براساس نظریه مؤنث‌نگری در نوشتار زنانه» با هدف اثبات نظریه مؤنث‌نگری در نوشتار، تشابهات بنیادی مضمونی در آثار دو نویسنده را، علی‌رغم تفاوت خاستگاه‌های جغرافیایی و

فرهنگی‌شان، بررسی کرده‌اند. فهرست تشابهات استخراج‌شده در مقاله «بررسی تطبیقی و تحلیلی جایگاه و نقش زن در مقام مادر و همسر در رمان معاصر ایران و سنگال» از سوادو لی و دیگران (1397) نیز بر رابطه میان هویت جنسی و تشابه عناصر داستانی صحنه می‌گذارد.

2. بحث و بررسی

2.1. دو شاعر زن در طوفان انقلاب

انقلاب مشروطه در ایران (1285 ش / 1906 م) و انقلاب کییر فرانسه (1789 م / 1168 ش) با وجود بیش از یک قرن فاصله، شباهت‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی زیادی دارند. در دیدگاه کلان، انقلاب‌ها در روند تکامل جوامع بشری در برخی حوزه‌ها کارکرد واحد و هدف مشترکی پیدا می‌کنند. «درخصوص شباهت اقدامات و مطالبات زنان ایرانی در دوره مشروطه با برخی مطالبات زنان در کشورهای هم‌چون فرانسه» باغداردلگشا (1397: 126) به موارد متعددی اشاره می‌کند؛ از جمله تعلق طبقاتی مشابه، محرومیت و محدودیت‌های اجتماعی متناظر با توجه به ساختار مردمدار جوامع، تلاش جهت برابری آموزشی و اعتراض به تبعیض در حوزه حقوق خصوصی. بدین ترتیب، مقایسه این دو نویسنده، علی‌رغم فاصله زمانی، جغرافیایی و فرهنگی، دشوار نمی‌نماید.

کنستانس دو سلم³ (1767-1845 م) در یکی از شهرستان‌های فرانسه (نانت) و در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد و زیر نظر پدرش که خود شاعر بود، آموزش دید. او در ژانرهای مختلف، از نمایش‌نامه، رمان و مقاله تا مرثیه دانشمندان هم‌عصر، قلم زده است؛ اما بیش و پیش از هرچیز خود را شاعر می‌دانست و نیمی از آثارش را به نظم سروده است. پس از اولین ازدواجش در سال 1789 م، هم‌زمان با انقلاب فرانسه، به پاریس نقل مکان کرد و به‌واسطه



تعلقات طبقاتی و صنفی همسر جراحش، با نویسندگان زمان خود مرادوات گسترده‌ای یافت. این ازدواج پس از ده سال به طلاق انجامید و سلم در سال 1803م با اشراف‌زاده‌ای از اهالی راین آلمان ازدواج کرد. شهرت او نخست مدیون نمایش‌نامه *سافو* (1794م) با بیش از صد اجرا در پاریس و سپس شعر بلندی با عنوان *خطابه‌ای به زنان* (1797م) است. سلم در این شعر به تبعیض علیه زنان اعتراض و برای ایشان حق آموزش و نیز نویسندگی را مطالبه می‌کند. این خطابه یکی از متون پیش‌گام فمینیسم پس از انقلاب فرانسه به‌شمار می‌آید و به مدد همین شعر است که سلم در دهه هشتاد قرن بیستم در محافل دانشگاهی اهمیت می‌یابد.

عالم‌تاج قائم‌مقامی (1262-1325) در فراهان چشم به جهان گشود. او که نبیره قائم‌مقام فراهانی، وزیر و ادیب قاجار بود، در خانواده‌ای اهل ادب و سیاست به دنیا آمد. همچون سایر دختران این طبقه اجتماعی، از موهبت آموزش (نسبی) بهره‌مند شد و فارسی، عربی، منطق، حکمت و حتی نجوم نیز آموخت. پانزده‌ساله بود که به‌علت مشکلات مالی پدر، خانواده به تهران کوچ کرد و نیز به همین دلیل، قائم‌مقامی به عقد فرد نظامی چهل و چندساله درآمد. این وصلت به‌دلیل شاعرپیشگی زن جوان و روحیه نظامی مرد دیری نپایید و تلخی آن با مرگ زودهنگام پدر و مادر دوچندان شد. فرزندش، پژمان بختیاری (1279-1353)، شاعر، محقق و مترجم) خردسال بود که عالم‌تاج به خانه پدری، نزد تنها برادر بازمانده بازگشت. برخلاف سلم، قائم‌مقامی شاعری‌اش را از همه پنهان می‌داشت. پژمان بختیاری که خود از شعرای سرشناس پایبند به عروض سنتی است، گاه از نظرات مادر در خصوص اشعارش شگفت‌زده می‌شد؛ اما تا روزی که به‌صورت اتفاقی رباعیاتی از او را مشاهده نکرد، از طبع شاعرانه مادر

خبر نداشت. دیوان قائم‌مقامی بیست سال پس از مرگش، به‌وسیله پسرش که اشعار را از لابه‌لای دفترها و کتاب‌ها و دست‌نوشته‌های مادر پیدا کرده بود، به‌چاپ رسید.

2.2. رابطه متقابل نظام سلطه و مطالبات زنان

موضوع اصلی اشعار ژاله که «شاعر درون خود و رنج‌ها و ناکامی‌های خود بود» (قائم‌مقامی، 1345: 15)، مصائب زن بودن در جامعه ایرانی است. مطالعات انجام‌شده درباره او نیز بیشتر به همین جنبه از آثارش پرداخته‌اند. در مجموعه چهارجلدی آثار سلم نیز بخشی از آثارش که به‌طور خاص به مطالبات در حوزه حقوق زنان مربوط می‌شد، توجه جامعه دانشگاهی را به خود جلب کرد. اما نباید محتوای آثار این دو شاعر زن را به اعتراض علیه نابرابری جنسیتی و مطالبه‌گری در حوزه حقوق زنان تقلیل داد. کنایه به سیاست‌های مملکت‌سوز قاجار (همان، 32)، عشق به‌مثابه مفهومی ذهنی (همان، 29)، مرگ و فلسفه زندگی (همان، 10) از دیگر مضامین آثار قائم‌مقامی است. سلم نیز موضوعاتی همچون انقلاب 1789، دوران ترور روبیسپیر، فتوحات ناپلئون، سانسور، حسادت‌ها و نزاع‌های ادیبان یا نقد مکتب رمانتیسیم را دستمایه آثار منظومش قرار داده؛ اما در پژوهش‌های دانشگاهی کمتر درباره آن‌ها تحقیق شده است. با این حال، در مقاله حاضر بررسی مجدد مضامین مربوط به حوزه حقوق زنان در چارچوب بایسته‌های ادبیات تطبیقی به‌منظور ارزیابی تأثیر نظام سلطه مردانه بر مطالبات و اعتراضات زنان صورت گرفته است.

2.2.1. اعتراض به برتر شمردن جنس مرد

تساوی دو جنس زن و مرد نخستین موضوع مورد اشاره هر دو نویسنده است؛ هرچند روش استدلال هرکدام متفاوت است. درحالی که سلم به‌گفتمان فیزیولوژیک و فلسفی عصر خرد ارجاع می‌دهد، قائم‌مقامی در تاریخ اسلام به‌دنبال برهان می‌گردد.



سلم به طبیعت رجوع می‌کند: «گرچه طبیعت ز آدمی دو جنس بافت/ قالبشان را دو تا، خمیرشان یکی ساخت./ مسیرشان، یکی نظم و خطا و بی‌خبری بود؛/ پیشنهاد و رأی و عمل از آن هردوشان بود؛/ عهده و تکلیف بین آن دو برابر، اصل دائمی، تعادلی سراسر» (6: 1842)⁴. جوهر (خمیر) دو جنس یکی است و تفاوت تنها در شکل و عرض است. توانایی‌های ذاتی، نارسایی‌ها، مسئولیت و تعهدات همگی بین دو جنس مشترک است. بدین ترتیب، پیش‌فرض روابط بین دو جنس تساوی در آفرینش (طبیعت) و برابری در عرصه حیات جمعی است.

اما پس از انقلاب 1789، حیات سیاسی فرانسه بر مبنای تفاوت فیزیولوژیک دو جنس شکل می‌گیرد. گفتمان پزشکی (کابانیس⁵ و روسل⁶) با بررسی و تحلیل آناتومی دو جنس بشر، طبیعت زن را، به دلیل تفاوت‌های انکارناپذیرش، خاص‌تر و ضعیف‌تر از مرد می‌شمارد و تنها دلیل وجودی ایشان را تولید نسل معرفی می‌کند. فلاسفه عصر خرد و در پی ایشان انقلابیون 1789 گفتمان علمی را به ایدئولوژی سیاسی تبدیل کردند. بدین ترتیب، نقش شهروندان دو جنس در جامعه متفاوت معرفی شد:

جنس زن و نقش او از ساده‌ترین نوع غایت‌گرایی تبعیت می‌کند. همان‌طور که فیزیکی [بدن] بر اخلاق و کالبد بر رفتار تأثیر می‌گذارد، سیاست بر اجتماع و اجتماع بر رفتار تأثیری عمیق دارد. «کارکرد» تولیدمثل و «نقش» زن رابطه‌ای متقابل دارند. استدلال بر پایه رابطه میان طبیعت و جامعه و نیز میان ساختار فیزیکی بدن و اخلاق اجتماعی مرکز ثقل گفتمان جایگاه زن در جامعه پسانقلابی است (Fraisse, 1995 : 159).

بر این اساس، خوشبختی زنان در گرو عشق به کانون خانواده است و جست‌وجوی هرچه جز این، خلاف طبیعت و به‌خطر انداختن خانواده و در نتیجه جامعه محسوب می‌شود. روسو

می‌نویسد: «زن اصولاً برای خوشایند مرد آفریده شده است. اذعان می‌کنم که این مسئله نه قانون عشق، که قانون طبیعت است» (516: 2009). سرنوشت زنی که به نقش خود در چارچوب خانه و خانواده تن ندهد (ماری آنتوانت یا اولمپ دو گوژ⁷) در اوج انقلاب فرانسه سپرده شدن به تیغ گیوتین است. تأکید سَلَم بر «تساوی طبیعی» دو جنس ریشه در این پیش‌زمینه پزشکی - فلسفی دارد.

مبنای استدلال قائم‌مقامی نیز ارجاع به اصل آفرینش است: «در دکان آفرینش جنس ما و اوست یکسان/ عمر ما طی می‌شود در کیسه‌ای در بسته اما» (1345: 13). او نه تنها برابری، که برتری جنس خود را طلب می‌کند: «از تو گر برتر نباشد جنس زن، مانند توست/ گو خلاف رأی مغرور تو باشد، رأی من» (همان، 87). در جامعه‌ای که به حکم قانون، زنان همچون مجانین و محجورین از حق رأی محروم هستند، شاعر با اعتماد به نفس از حق داشتن رأی و عقیده می‌گوید و حق مخالفت با مرد را برای خود به رسمیت می‌شناسد. با این حال، ارجاع به گفتمان مذهبی حاکم بر جامعه را برای اقناع مخاطب مفیدتر می‌داند: «گر محمد بود، جنت را به زیر پای زن/ هشت و با این گفته، مقداری ز جنس مرد کاست// گر پیمبر بود زن را هم طراز مرد گفت/ وی بسا حق‌ها که او را داد و اکنون زیر پاست» (همان، 26).

2.2.2. مطالبه حق آموزش

آموزش کلید حل مشکلات زنان است. سَلَم از ایشان دعوت می‌کند تا به تحصیل دانش بپردازند تا به ابزاری مجهز شوند که قرن‌هاست مردان از آن برخوردارند و اسباب قدرت ایشان را فراهم آورده: «آری کسب دانش بر نیکبختی شرطیست ضروری/ گرت کسب و کار ممکن نشد، توانمند آیی در داوری؛/ ذهن، والا نخواهد شد جز با روشن شدن،/ عاقبت بر نادانی بیاید



اشک ریختن» (11: 1842). مطالبه حق خوشبختی از گذر کسب دانش به دو نزاع تاریخی نیز اشاره می‌کند. از یک سو «خوشبختی»، به‌مثابه حقی سیاسی برای آحاد جامعه، یکی از کلیدواژه‌های انقلاب 1789 است و این سخن سن ژو⁸ که «خوشبختی بداعتی است در فرانسه امروز» یکی از مهم‌ترین شعارهای آن محسوب می‌شود. اما همین گفتمان انقلابی خوشبختی زن را در فرزندآوری جست‌وجو می‌کند: «فیزیولوژی زن مانند روان‌شناسی او، هر دو از نظریه غایت‌نگری و تعصب‌های ناخودآگاهی تأثیر پذیرفته‌اند که براساس آن‌ها، زن نمی‌تواند خوشبخت باشد مگر با تابعیت از آنچه ویژگی‌های جنسی‌اش به‌صورت قطعی برایش رقم زده‌اند» (Hoffmann, 1995: 165). از سوی دیگر زنان متهم به نقصان قوه خرد هستند. ایشان از قدرت شناخت شهودی و حسی برخوردارند؛ اما نیروی تعقل از آن مردان است: «وقت آن است که آرامش به دل‌هامان بخشند؛ / حرفه علم و هنر در به روی ما گشوده‌اند؛ / جرئت کنیم و پا در آن نهیم. / کسی می‌تواند حق آموختن را از آن که حسش قوی‌ست بستاند؟» (11: 1842). اگر تا به حال، «حس کردن» تنها راه ارتباط مجاز برای زنان بوده، سلم خواهان دسترسی آنان به «آموختن» است.

نزاع بر سر قدرت تعقل زنان در تمامی سنت‌های مردسالار ریشه‌دار است. روسو می‌نویسد: «قدرت تعقل زن یک قدرت کاربردی است که راه رسیدن به هدفی مشخص و معین را به‌خوبی پیدا می‌کند؛ اما توان تعریف و یافتن خود این هدف را ندارد» (2009: 492). ناصر خسرو نیز می‌گوید: «زنان چو ناقصان عقل و دین‌اند / چرا مردان ره آنان گزینند» که به‌ظاهر تلمیح اشتباهی است به خطبه هشتاد نهج‌البلاغه که زنان را «نواقص العقول» و «نواقص الایمان» معرفی کرده است؛ و البته این خطبه باید در ظرف زمانی خود، پس از واقعه

جمل، تفسیر شود. مولانا نیز در مثنوی درباب پیوند زن و مرد می‌سراید: «آسمان مرد و زمین زن در خرد/ هرچه آن انداخت، این می‌پرورد»؛ بدین معنا که زن مظهر زایش و آفرینش است، اما در این روند نقش منفعلانه‌ای دارد. بدین ترتیب، می‌توان نفی استقلال فکری زنان را از این بیت برداشت کرد. در دوران مشروطه نیز همین گفتمان بازتولید می‌شود. در مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوم، جلسه 280، مورخ 8 شعبان 1329ق از قول حسن مدرس آمده است: «برهان این است که امروز ما هرچه تأمل می‌کنیم می‌بینیم خداوند قابلیت در این‌ها [زنان] قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند. مستضعفین و مستضعفات [در قانون انتخابات دیوانگان و مجانین آمده است] و آن‌ها [زنان] از آن زمره‌اند که عقول آن‌ها استعداد ندارد و گذشته از اینکه درحقیقت نسوان در مذهب اسلام ما در تحت قیومت‌اند: الرجال قوامون علی النساء» (به نقل از باغداردلگشا، 1397: 112).

قائم‌مقامی نیز با لحنی اعتراض‌آمیز و روشنگرانه به بی‌سوادی زنان اشاره می‌کند: «لیک ضعف روح و نقص فکر و فقد اعتماد/ ساخت موجودی زما کش بیش از آن در خورد نیست» (1345: 4). به عقیده او، باید میان انتظارات از زنان و امکانات دراختیار ایشان تناسب وجود داشته باشد. قائم‌مقامی کمتر به ضعف آموزش زنان اشاره مستقیم کرده و در برابر به‌تناوب به انتقاد از ابزار بیهوده فریب و خرافه پرداخته که گویا تنها ملجأ زنان درمقابل مردان و جامعه است: «نیرنگ و رنگ و جنبل و جادو سلاح ماست/ لیک آن سلاح نیز چنان قلعه‌گیر نیست» (همان، 52). «کیست زن؟ بازیچه امیال بی‌پروای مرد/ لاجرم سرمایه‌اش جز حسن و جز نیرنگ نیست» (همان، 29). با این حال، نادر بودن ارجاع به آموزش زنان در اشعار قائم‌مقامی عجیب به نظر می‌رسد؛ خصوصاً که از بدو پیروزی جنبش مشروطه و تشکیل مجلس شورای



ملی، زنان از طریق نامه‌نگاری با نمایندگان مجلس و چاپ عریضه و مقاله در روزنامه‌های گوناگون «حق تحصیل [...] و اجازه ایجاد مدارس برای نسوان را به اصلی‌ترین مطالبه اجتماعی [خود] در دوره مشروطه بدل [کردند]» (باغداردلگشا، 1397: 66-67) برای مثال در همان روز توشیح قانون اساسی، نامه‌ای در صحن مجلس خوانده شد که از سوی زنی خطاب به سید محمد طباطبایی نوشته شده بود.

در این نامه که در شماره ششم روزنامه مجلس منتشر شد، نویسنده با طرح این استدلال که ایران به دلیل عدم آموزش زنان از ترقی اقتصادی و اجتماعی خود بازمانده، وضعیت کشور را با ژاپن مقایسه می‌کند و علت پیشرفت آن را توجهی می‌داند که به تعلیم و تربیت زنان شده است (میرهادی، 1393: 98).

3-2-2 هم‌بستگی زنان

خطاب قرار دادن زنان به‌عنوان گروه اجتماعی با چالش‌های مشابه و دعوت ایشان به کنشگری و هم‌بستگی خواهروار، اندیشه هر دو شاعر را با نظریه‌های فمینیستی مدرن هم‌شانه می‌سازد. اهمیت این موضوع از این جهت است که در بررسی مبانی اجتماعی خیزش زنان، لفظ خواهری به‌معنای اتحاد و هم‌بستگی جنس مؤنث، احترام به زنان در جایگاه زن و حمایت زنان از همه هم‌جنسان است که باعث وحدت بیشتر آنان نیز می‌شود (باغداردلگشا، 1397: 94).

سلم زنان را به‌عنوان گروه اجتماعی خطاب قرار می‌دهد. او در ابتدای هر بند از خطابه‌ای به زنان با لحنی حماسی ایشان را ندا می‌دهد: «ای زنان! از برای شماست که چنگم را کوک

می‌کنم،/ ای زنان! از برای شماست که در هذیان تب‌آلودم،/ صدایم را آخر رها می‌سازم تا احساسم کند عیان/ از رسمی خودپسندانه و تلاش‌های بی‌حاصل آن» (5: 1842).

هرچند ارجاع به چنگ، ساز آپولون، خدای موسیقی و شعر (و البته چنگ و نیز پزشکی) در سنت نئوکلاسیک قرن هجدهم جای می‌گیرد و با افق انتظار مخاطب فرانسوی این دوره همخوانی دارد، ادعای مالکیت آن از سوی زن تأکید دیگری است بر این نکته که زنان نیز قادر به سرودن شعر هستند. گفتنی است که شعر در سنت ادبی فرانسه متعالی‌ترین عرصه آفرینش ادبی به‌شمار می‌آمده و زنان ممنوع از ورود به آن بوده‌اند (اشاره به عادت خودپسندانه اما محکوم به شکست در کلام سلم). ارجاع به چنگ نخست تصویر شاعر مذکر را که ریشه در ناخودآگاه مخاطب دارد، مخدوش می‌کند تا در سه بیت بعد، پیروزمندانه آزادسازی صدای محبوس زن را صلا دهد. سلم گاه به‌طور خاص شاعران زن را خطاب قرار می‌دهد: «ای زنان که از شوق شعر همچون من در آتش‌اید/ تا کجا میل و اشتیاق طبیعی‌تان را می‌کشید» (1842: 19).

فائز مقامی نیز بارها زنان را خطاب قرار می‌دهد و گاه آن‌ها را به تلاش و مبارزه دعوت می‌کند و در قامت کنشگر مدرن ظاهر می‌شود: «دست‌وپایی، همتی، شوری، قیامی، کوششی/ شهر هستی، جان من، جز عرصه ناورد نیست// آخر ای زن، جنبشی کن، تا ببیند عالمی/ کان چه ما را هست، هم زن بیشتر در مرد نیست» (5: 1345). گاه آیندگان را صلا می‌دهد و با اعتقاد به روند رو به پیشرفت تاریخ و تکامل ناگزیر جوامع بشری به آن‌ها ندا می‌دهد که آینده ناگزیر بهتر از حال خواهد بود: «روزگار شما نیامدگان/ به امید خدای خوش‌تر باد!» (همان، 96). گاه ایشان را به همراهی و همدلی می‌خواند و معتقد است بهبودی اوضاع زنان تنها با



همت خودشان امکان‌پذیر خواهد بود، نه با بازتولید ساختارهای ذهنی مردسالار. ساختارهایی که در عادت‌واره جامعه جا خوش کرده، جزو سرمایه نمادین آن شده و نظام سلطه را مشروعیت بخشیده است: «گهت خانه گویند و گه بچه‌ها/ که ننگ است نام تو بر سروران// پس ای خواهر! ای دختر! ای هم‌نشین/ تو را خود بس این بندهای گران // [...] چو نام زنان را فراموش کرد،/ در این سرزمین، داور داوران،// تو باری، به زشتی‌ش نامی مکن/ که دختر بود حامی دختران// حمایتگر خواهر خویش گرد/ مشو یار مردان بدگوهران» (1345: 34).

4.2.2. ازدواج اجباری

شاید تجربه زناشویی کمابیش مشابه (ازدواج اجباری، طلاق، دغدغه فرزند و محدودیت‌های مالی) باعث شده تا هر دو نویسنده به دفعات به موضوع زناشویی پردازند. طولانی‌ترین اپیتر⁹ سلم مشتمل است بر پنج نامه منظوم خطاب به دختری که تصمیم به ازدواج دارد. شاعر نهاد ازدواج را با توجه به قوانین و عرف حاکم بر جامعه به چالش می‌کشد و تلاش می‌کند تا به دختر درباره انتخاب درست همسر آینده‌اش پند دهد تا فرجام تصمیمش را بسنجد: «در این سده ملامال از انحراف و خطا،/ آنچه که شایسته است دست نیاید تو را،/ پیش از آنکه به پرستیدن مردت مجبور شوی،/ پیش از آنکه ایمانت را برای ابد در این راه گذاری،/ آیا عمیقاً به فردایت اندیشیده‌ای،/ افسون و پریشانی این پیوند را سنجیده‌ای؟» (1842: 174).

نخستین اپیتر در سال 1800م نوشته شده است. یک سال از کودتای ناپلئون گذشته و او برای استحکام پایه‌های حکومت تازه تأسیس خود از دستاوردهای انقلاب 1789، از جمله در حوزه حقوق زنان و آزادی بیان، عقب‌نشینی کرده است. یک سال نیز از واقعه طلاق نویسنده گذشته و تلخ‌کامی ازدواج نخستین بی‌شک بر احساس و اندیشه شاعر مؤثر بوده است. محیط

پیرامونی سرشار از «انحراف و خطا» (اشاره به اوضاع سیاسی) سدی است در برابر انتخاب درست همسر و ازدواج پیمانی «ابدی» است که زن را «مجبور» به بندگی مرد می‌کند. به هر حال، سوفی (مخاطب نامه‌ها) تصمیمش را گرفته است: «پس بدین ترتیب از کسانی که تو را به دنیا آوردند دور می‌شوی،/ و در آغوش مردی همسر و سرورت را می‌جویی./ با ایشار همه چیز از جمله آزادی‌ات،/ این‌گونه دین خود ادا می‌کنی به جامعه‌ات؟/ نه، نمی‌توان سرزنش کرد این میل مشروع تو را:/ عشق بدون پیمان زناشویی، جرم است از منظر تقوا» (Ibid., 172).

ازدواج با سه مشخصه فقدان، بردگی و جنبه عمومی آن تعریف می‌شود. ابتدا باید خانه «والدین» را ترک کرد و فقدان آنان را تاب آورد؛ آن‌گاه «سرور» بودن همسر و «ایشار آزادی» ازدواج را به بردگی تعبیر می‌کنند و نهایتاً «ادای دین» به جامعه بار عاطفی و شخصی ازدواج را کاملاً به فراموشی می‌سپارد. به این ترتیب، ازدواج پایه خانواده و هسته اصلی جامعه به‌شمار می‌آید و نه راهی برای شادکامی زوجین. واژگان حقوقی همچون عقد ازدواج، مشروعیت و جرم نیز جنبه عمومی ازدواج را در برابر جنبه خصوصی آن تقویت می‌کنند. با چنین مقدمه‌ای است که سلم تلاش می‌کند انتخاب بهتری را برای سوفی امکان‌پذیر کند. تحت تأثیر قوانین انقلاب فرانسه که رضایت طرفین را شرط ازدواج تعیین کردند، پیش‌فرض نویسنده «انتخاب آزاد زوج» و رضایت سوفی است: «لایق هر سرنوشت شادکامانه‌ای که باشی،/ عاقبت تو تنها وابسته به انتخابی ست که داشتی./ انتخاب توست که شادی روزگارانت را رقم می‌زند،/ به رود زندگی‌ات شتاب می‌دهد یا آن را آرام می‌کند» (Ibid., 173).

در صحت این پیش‌فرض البته می‌توان شک کرد؛ زیرا هرچند ماده 146 قانون مدنی 1804 نیز مقرر کرده باشد که «رضایت شرط لازم هر قرارداد ازدواجی است»، ازدواج‌های



مصلحتی همچنان یکی از معضلات جامعه فرانسو در قرن نوزدهم بوده است و به همین دلیل یکی از موضوعات مورد علاقه نویسندگان فرانسوی در طول این قرن. هر دو رمان مادام دوآستال، یعنی دلفین¹⁰ (1802) و کوئین¹¹ (1807)، سرگذشت زوج‌های مختلفی را روایت می‌کنند که به دلایل بعضاً مالی ازدواج کرده و تقریباً همگی شکست خورده‌اند. اما، شخصیت اصلی رمان مادام بوواری، (1857) گوستاو فلوبر و همچنین آنا کارنینا، شخصیت رمان تولستوی به همین نام، (1877) نمونه‌های دیگری از زنانی هستند که با منطق و مصلحت، تن به ازدواج‌های قراردادی داده‌اند.¹²

مسئله انتخاب زوج مورد توجه قائم‌مقامی نیز بوده است. او به نص خطبه عقد اشاره می‌کند که صراحتاً متکی بر قبول زوجین است: «گرچه در ظاهر رضای ماست سامان‌بخش کار/ لیک لب‌های بله‌گو بر دهان مادر است» (1345: 70). شاعر آشکارا از پدر و مادرش ایراد می‌گیرد که به دلیل مصلحتی جز عاطفه، او را مجبور به ازدواج کردند: «وصلتم، وصلت سیاسی بود/ وین سیاست ز مام و اب دارم» (همان، 82) و به مادر درگذشته‌اش نهیب می‌زند که «چه می‌شد آخر ای مادر، اگر شوهر نمی‌کردم؟» (همان، 6).

با وجود این، او هرگز در محدوده رنج‌های شخصی خود محصور نمی‌ماند و با تیزبینی پیش‌گامانه‌ای، به مسئله خشونت خانگی و تجاوز مشروع و قانونی می‌پردازد: «ازدواج شرعی اندر عهد کفراندوز ما/ چیست دانی؟ حرامی با حلال آمیخته// [...] ازدواج شرعی است این یا زنایی شرع‌رنگ؟/ نی، غلط گفتم، نکاحی با نکال آمیخته» (همان، 12). او به کودک‌همسری، به‌عنوان عرف حاکم بر جامعه، اعتراض می‌کند و بلوغ جسمی و عقلی را پیش‌شرط ازدواج می‌داند: «شرط تزویج ار بود نه‌سالگی در دین ما/ هم بلوغ جسمی و عقلی دو شرط دیگر است// دختر نه‌ساله شوهر را چه می‌داند که چیست/ کی عروسک‌باز را جامعه عروسی درخور

است» (همان، 70). او در اشعارش به چند همسری نیز اشاره کرده است: «آیت مثنی ثلاث^۱ ار هست و ان خفتم^۲ ز پی / آیت^۳ لن تستطیعوا^۴ نیز فرمان خداست // آیت مثنی ثلاث ار جزئی از حق‌های توست / آیت لن تستطیعوا نیز از حق‌های ماست // رو بدین فرمان نظر کن تا بدانی کان جواز/ تابع امری محال است ار تو را عقل و دهاست» (همان، 26).¹³ ارجاع به قرآن برای توجیه مطالبات، خصوصاً وقتی مسئله نزد عوام مبنای شرعی دارد، محکم‌ترین و موجه‌ترین شیوه استدلال‌آوری است.

برتری و اعتدال اندیشه قائم‌مقامی که معمولاً با کلام بسیار تندوتیزی از شوهرش یاد می‌کند، جایی رخ می‌نماید که زن و مرد را با هم قربانی سازوکار معیوب نظام سلطه معرفی می‌کند: «کج‌نوتر مرد از زن، بی‌وفاتر زن ز مرد / این بد، آن بدتر، وبال اندر وبال آمیخته // ور یکی زان هر دو نیک افتاد کاین خود نادر است / خاک ناپاکی ست با آب زلال آمیخته» (همان، 12). بورديو نیز در *سلطه مردانه* زن و مرد را با هم تحت سیطره و ظلم نظام اجتماعی مردمدار معرفی می‌کند و معتقد است:

هرچند روند اجتماعی شدن زنان منجر به فرودستی، سکوت و تسلیم ایشان در برابر نظام سلطه می‌شود، مردان نیز محصور و به شکل مزورانه‌ای قربانی همین نظام هستند. امتیازات مردانه دامی است که بهای آن استرس و تنش مداوم برای مرد است که هر لحظه مجبور به اثبات مردانگی خودش است (1998: 55-56).

2-2-5. عشق و همفکری لازمه همسری و مادری

سلم و قائم‌مقامی مخالف ازدواج نیستند؛ اما همفکری، هم‌صحبتی و به‌ویژه عشق را شرط لازم ازدواج می‌دانند. اگر سلم زیبایی عشق و اندیشه را در کنار هم طلب می‌کند، قائم‌مقامی نیز تمام عمر حسرت عشق را در دل می‌پروراند؛ احساسی که در ازدواج با فرد نظامی تازه‌ازجنگ آمده هرگز تجربه نمی‌کند: «من عاشق عشق بودم افسوس / بی‌عشق، حیات من تبه شد» (1345: 85).



آرمان سلم دوستی در رابطه زناشویی است: «دوست داری در وجود آن که همسرش هستی، حامی ای فداکار بیابی و امنیت دوستی. / برادری بخشنده که خواهر اویی، / محبوبی مهربان و عاقل که همسر اویی» (172: 1842). او شرط لازم موفقیت زوج را تعامل فکری همراه با تعامل عاطفی می‌داند: «حال ببینیم آن مرد که روح والایش، / می‌جوید تفاهم در همراه زندگی‌اش. / این دو را ببینیم هریک در حال افزودن / زیبایی اندیشیدن به زیبایی عشق ورزیدن. / میان خانواده آن مردی خوشبخت است / که شاهد رشد فرزندانش در هنراست» (Ibid., 16). قائم‌مقامی مرد را متهم می‌کند که دنبال «روی نکو» است؛ در حالی که او «خوی نکو» (1345: 90) می‌جوید: «یکی شوی فاضل‌گزینم که با او / جهان را دو روزی به شادی گذارم // ز شعر و ز تاریخ و عرفان و هیأت / سخن‌ها بگویم، نکت‌ها شمارم // به تهذیب اخلاق فرزندکان، من / دل خود پرستاروش برگمارم» (همان، 83).

«مقاومت مادرانه»، تأکید بر نقش مادری، نحوه استدلال دیگری است که قائم‌مقامی و اصولاً همه زنانی که در پی کسب حقوق برابر با مردانند، از آن استفاده می‌کنند. بدین ترتیب، توجیه حق بر خورداری از آموزش لزوم پرورش کودکان است که آینده را می‌سازند و تربیت اولیه‌شان بر عهده مادران است. سلم نیز دقیقاً نقش مادری زنان را در سپهر خصوصی دستاویز نیاز ایشان به آموزش قرار می‌دهد: «برای هدایت کودکی کم‌رو، / باید هم راهنما بود هم الگو؟ / به سایه خواهند سپرد مردان پرگوی پرادعا، / که روشن شدن چشم ما به دانش و نور / سبب روشن شدن چشم کودک است به نور؟» (14: 1842).

بدین ترتیب، چه در پی انقلاب 1789 و طی قرن نوزدهم در فرانسه و چه در دوره مشروطه در ایران، تأکید بر نقش مادری زنان باعث شد «مادری» به یک نهاد تبدیل شود.

هرچند اولین نتیجه این امر تقلیل زنان به طبیعت و تحدیدشان در حصار سپهر خصوصی است، مردان با چنین استدلالی نمی‌توانستند مخالفت کنند. بدین ترتیب، زنان درون نظام سلطه و با استفاده از قوانین آن تلاش می‌کنند به حقوقی دست یابند که منجر به تحول همین نظام می‌شود. روزنامه مجلس به صراحت آموزش زنان را منحصر می‌کند به «امور اطفال، خانه‌داری، حفظ ناموس و علوم‌ی که راجع به اخلاق و معاش خانواده باشد» و آن‌ها را از سپهر عمومی می‌راند: «در امور خاصه رجال از قبیل علوم پلیتیکی و امور سیاسی فعلاً مداخله ایشان اقتضا ندارد» (میرهادی، 1393: 98). قید «فعلاً» به خوبی روند تحول حقوق زنان را نشان می‌دهد. حق آموزش، در هر حوزه‌ای، رخنه‌ای است در نظام سلطه که «فعلاً» ناچیز می‌نماید و تمام امید قائم مقامی نیز به نسل‌های آینده است که این رخنه را فراخ‌تر خواهند کرد.

6.2.2. طلاق: تجربه‌ای مشترک

هر دو شاعر به دشواری‌های طلاق، سرنوشت کودکان و نیز جایگاه زن مطلقه در جامعه اشاره می‌کنند. سلم با وجود یادآوری قانونی بودن طلاق، قاضی را محرم اسرار حوزه خصوصی خود نمی‌داند و از اینکه مجبور است شکستش را نزد او «اعتراف» کند، ابراز شرمساری می‌کند: «در قوانین پناهی برای خود جستن خواهی کرد،/ تنها بر آستان دادرس رفتن خواهی کرد،/ بی‌پرده نزد بیگانه‌ای بازگو خواهی کرد/ شوربختی بیست‌ساله‌ای را که هنوز مورد ظن است،/ اسرار خانواده خود را فاش خواهی کرد،/ از پسرت چشم‌پوشی و دخترت را مطالبه خواهی کرد؟» (1842: 214).

«شوربختی مورد ظن» ناظر به مرد بودن مقام قضایی است که به استدلال زن وقعی نخواهد نهاد. سرنوشت کودکان پس از جدایی والدین اقدام به طلاق را سخت‌تر و فشار مذموم بودن



آن را سنگین تر می‌کند. توجه قائم‌مقامی نیز به این نکته معطوف است: «شوی و زن از هم جدا گشتند و طفلی بی‌گناه/ ماند بی‌کس تر ز من، وا حسرتا، ای آینه» (1345: 60). پیش‌گامی اندیشه قائم‌مقامی توجه به بار مسئولیت والدین در فرزندآوری است. با بارداری فرزند دوم (درعین نارضایتی از زندگی)، علی‌رغم نبود راه‌های پیشرفته‌ی جلوگیری از بارداری می‌نویسد: «ما جنایت پیشگان مسئول ایجاد توایم/ ای جهان‌نادیده‌ی طفل، ای بی‌گناه فرزند من // تا به کی گویم چرا شد چند شد چون شد چه شد؟/ آسمان را خنده می‌آید به چون و چند من» (1345: 16).

فارغ از دشواری‌های قضایی طلاق و غم فرزند، جایگاه زن مطلقه در جامعه نیز چندان خوشایند نیست: «کاش سرنوشت با آرزوهایت سازگار می‌شد،/ یک سال با گریه، با دادگاه‌های پی‌پی سر شد،/ با سرخوردگی، درگیری و جلسات دهشتناک./ کاش از زنجیر بدبافتش رهایت می‌کرد افلاک./ زن بی‌شوهر، بیوه در بند،/ چه جایگاهی در جامعه به تو می‌دهند؟» (1842: 214). ستم از رفتار دیگر زنان و مردان، آشنایان و غریبان، شکایت می‌کند و دوری جویی زنان را هم‌پایه وقاحت مردان می‌شمارد؛ همان‌طور که قائم‌مقامی از رفتار همسایه خود ابراز نارضایتی می‌کند: «شش سال فزون است که همسایه مایی/ از من چه کژی دیده‌ای، ای مردک بی‌مخ؟// آلوده‌خیالی تو و صد شکر که ما را/ پاک است دل و دامن و پاکیزه بود رخ» (1345: 101). او نیز از دوری‌گزینی زنان آشنا گله می‌کند که گویا نگران رابطه احتمالی شوهران خود و زن مطلقه یا بیوه هستند و با طنزی تلخ می‌پرسد که چرا باید بازهم دنبال دردسر باشد: «آخر آن زن که به صد شعبده از شوی برید/ بار دیگر سر آن دخمسه‌گویی دارد؟» (همان، 56). بدین ترتیب، طلاق برای همه زنان بحران تلقی می‌شود و این مسئله محدود به جوامع

جهان سوم و زنان دارای جایگاه فروتر از نظر فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نمی‌شود (سواد و لی و دیگران: 1397: 9).

3. نتیجه

در مقاله حاضر کوشیدیم تا نشان دهیم مطالبات مشابه قائم مقامی و سلم در سازوکار متناظر سلطه مردانه در فرهنگ‌های مختلف ریشه دارد. حق برخورداری از آموزش، حق انتخاب در ازدواج، آرمان همدلی و همفکری در زناشویی، دشواری‌های طلاق و اهمیت نقش مادری، مضامین مشترک بین دو نویسنده ایرانی و فرانسوی است. تشابهات اندیشه و دغدغه‌های این دو حاکی از آن است که وقتی زنان، فارغ از فرهنگ، ملیت و سرعت روند تکامل جوامعشان، دست به اعتراض علیه سلطه مردانه می‌زنند، چون در یک نظام سلطه و تحت یک فرایند جنسیتی هویت گرفته و اجتماعی شده‌اند، مطالباتشان همسان می‌شود؛ هرچند نحوه استدلالشان شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد. گفتمان فلسفی و پزشکی در فرانسه قرن هجدهم همان کارکردی را دارد که گفتمان مذهبی در ایران عصر مشروطه. در واقع سلطه مردانه که متکی بر تفاوت‌های زیست‌شناختی است، فارغ از خاستگاه جغرافیایی و سیاسی و فرهنگی، مطالبات واحدی را نزد حامیان برابری اجتماعی و حقوقی دامن می‌زند. زنان، به‌عنوان گروه فرودست، بعضاً کوشیده‌اند تا با عمل در چارچوب قوانین نظام سلطه، پایه‌های آن را نقد و متحول کنند و بدین ترتیب، میان هویت جنسی و جنسیتی زنان و مطالبات و درونمایه‌های آثارشان رابطه مستقیم وجود دارد.



پی‌نوشت‌ها

1. این کتاب هنوز ترجمه نشده و ترجمه‌ها از نویسندگان است.
2. Maryam Sharif, "Écriture-Dévoilement ou la méthodologie historique au service de la littérature: *Mes soixante ans de constance de Salm*", *Çédille Revista de Studios Franceses*, No. 17, printemps 2020, pp. 348-370.
3. نام پدری نویسنده Constance de Théis و نام او پس از ازدواج اول Constance Pipelet و پس از ازدواج دوم Constance de Salm است. شهرت اولیه او به دلیل دو اثری است که با نام *Pipelet* به چاپ رسید. ما از نامی استفاده می‌کنیم که بر روی آخرین مجموعه آثار چاپ شده او در سال 1842 قید شده است.
4. ترجمه اشعار سلم از نویسندگان است. در ادامه از ذکر این مطلب خودداری می‌شود.
5. Pierre Cabanis (1757-1808)
6. Pierre Roussel (1742-1802)
7. Olympe de Gouges (1793-1748) نویسنده فرانسوی و فعال حقوق زنان. *بیانیه حقوق زن و شهروند زن* از آثار مهم اوست که در اعتراض به نادیده گرفتن حقوق زنان پس از انقلاب 1789 و نقد *بیانیه حقوق بشر* نگاشته شده است.
8. Saint-Just (1767-1794)
9. اپیتر در لغت به معنای نامه است و در شعر فرانسه عبارت است از *خطابه‌ای منظوم* که در قرن هجدهم مضمون علمی و فلسفی به خود می‌گیرد.
10. Delphine
11. Corinne
12. در ادبیات معاصر نیز این پیمان به شکل اجباری آن، درونمایه بسیاری از رمان‌های متأخر بوده است: *اصلاً رویت را برنگردان* از مایسا بی داستان امینه دختر جوان الجزایری است که بعد از زلزله مجبور به ازدواج می‌شود. مریم یکی از شخصیت‌های زن رمان *هزار خورشید* باشکوه نوشته خالد حسینی، نویسنده افغان، نیز مجبور به ازدواج با مردی مُسن می‌شود.
13. این ابیات اشاره دارند به آیات 3 و 4 سوره نسا.

منابع

- باغداردلگشا، علی (1397). *مشروطه، زنان و تغییرات اجتماعی*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- اورتنر، شری (1385). «آیا نسبت زن به مرد مانند نسبت طبیعت به فرهنگ است؟». مترجم فیروزه مهاجر. در *فمینیسم و دیدگاه‌ها*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- تانگ، رزمی (1387). *نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*. ترجمه منیژه نجم عراقی. تهران: نشر نی.
- تایسن، لوئیس (1387). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمه حسین‌زاده و حسینی. تهران: نگاه امروز.
- سعدی، مصلح‌الدین (1381). *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- سوادو لی، ناصر و دیگران (1397). «بررسی تطبیقی و تحلیلی جایگاه و نقش زن در مقام مادر و همسر در رمان معاصر ایران و سنگال (با تأکید بر دو رمان شوهر آهوخانم و نامه‌ای بسیار طولانی)». *فصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د6، ش2، صص 1-20.
- سلیمی کوچی، ابراهیم و سمانه شفیعی (1393). «خوانش تطبیقی دو رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و دفترچه ممنوع براساس نظریه مؤنث‌نگری در نوشتار زنانه». *فصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د2، ش2، صص 57-78.
- قائم‌مقامی، عالم‌تاج (1345). *دیوان بانو عالم‌تاج قائم‌مقامی زاله*. به کوشش پژمان بختیاری. تهران: ابن‌سینا.
- لطافتی، رؤیا و بیتا معظمی‌فراهانی (1397). *ادبیات تطبیقی در نوسان*. تهران: سمت.
- منسبریج، جین، سوزان مولر اوکین و ویل کیملیکا (1387). *دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم*. ترجمه نیلوفر مهدویان. تهران: نشر نی.



- میرهادی، منیرالسادات (1393). *تأثیر مدارس دخترانه در توسعه اجتماعی زنان در ایران*. تهران: کویر.

- نجم عراقی، منیژه، مرسده صالح پور و نسترن موسوی (1382). *زن و ادبیات*. تهران: نشر چشمه.

- Bourdieu, P. (1998). *Domination masculine*. Paris: Seuil.
- Fraisse, G. (1995). *Muse de la Raison. Démocratie et exclusion des femmes en Franc*. Paris: Gallimard.
- Hoffmann, P. (1995). *La femme dans la pensée des Lumières*. Genève: Slatkine Reprint.
- Rousseau, J.-J. (2009). *Emile ou de l'Education*. Paris: Flammarion.
- Salm, C. (1842). *Œuvres Complètes*. t.I, Paris: Firmin didot.